

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال ششم، شماره بیست و دوم، تابستان ۱۳۹۳، ص ۳۲-۱

بررسی توصیه‌های اخلاقی ناصر خسرو بر پایه هرم مزلو

دکتر احمد امیری خراسانی* - دکتر محمدرضا صرفی**

محمدحسین ایران‌منش***

چکیده

رعایت اصول اخلاقی گاه با لذات آنی و منافع شخصی افراد در تضاد است و این امر، پایبندی به این اصول را تضعیف می‌کند. این پژوهش، در جست‌وجوی راه‌کار مورد استفاده ناصر خسرو در نصایحش برای مقابله با این مسئله است. او با بیان کارکرد اخلاق در رفع نیازهای انسان، ضمانت اجرایی لازم را برای فراخوان اخلاقی خود ایجاد کرده است. این تدبیر به اخلاق متعالی، رنگی زمینی و کاربردی داده و انگیزه‌ای استوار برای گرایش به آن خلق نموده است. بنابراین با توجه به پیوند ناگسستنی اخلاق و نیازهای ذاتی انسان، راه‌کار ناصر خسرو همواره کارآمد و مؤثر خواهد بود. این پژوهش با طبقه‌بندی و بررسی شواهد گوناگون از دیوان ناصر خسرو بر اساس «هرم مزلو» که از نظریه‌های مشهور و کاربردی علم روان‌شناسی است، مطلب مذکور را ثابت نموده و منطق، استدلال و تأثیرگذاری شعر ناصر خسرو را از این منظر آشکار کرده است.

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان amiri@mail.uk.ac.ir

** استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان m_sarfi@mail.uk.ac.ir

*** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان mhi1358@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۹۳/۳/۱۲

تاریخ وصول ۹۲/۱۲/۲۰

واژه‌های کلیدی

ناصرخسرو، اخلاق، روان‌شناسی، نیاز، هرم مزلو.

۱- مقدمه

اخلاق، جمع «خلق» است و خُلق چنین تعریف شده است: «ملکه‌ای بُود نفس را مقتضی سهولت صدور فعلی از او، بی‌احتیاج به فکری و رویتی» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۴: ۱۰۱). این ملکه که تداوم دارد، در اثر ممارست و الفت گرفتن با یک عمل ایجاد می‌شود (ر.ک. همان: ۱۰۱). بنابراین، به مجموعه ملکات نفسانی و عادات و صفات انسان، اخلاق گفته می‌شود. سنجش ارزش و کارکرد این صفات و خصال بر عهده «علم اخلاق» است که این‌گونه تعریف شده است: «شاخه‌ای از علوم انسانی که در آن از ارزش خوی‌ها و رفتارهای آدمی بحث می‌شود» (اعوانی، ۱۳۷۷: ۷ / ۲۰۱). از آنجا که رفتار انسان محدود به زمان و مکان خاصی نیست، اخلاق‌ورزی نیز صرفاً به مجموعه اعتقادات ذهنی و انتزاعی محدود نمی‌شود بلکه فراتر از آن‌ها، نحوه خاصی از زندگی است (ر.ک. فرامرز قراملکی، ۱۳۸۳: ۳۶۶).

نظام‌های اخلاقی با دین پیوند محکمی دارند. در جوامع اسلامی، این پیوستگی به‌گونه‌ای است که دشوار می‌توان از اخلاق، به صورتی مجرد از دین، تصویری ایجاد نمود. قرآن کریم «تزکیه» را که به معنی زدودن نفس از رذایل اخلاقی است، مایه رستگاری انسان دانسته است: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (به یقین کسی که پاکی جست و خود را تزکیه کرد، رستگار شد) (الاعلیٰ/۱۴). پیامبر اکرم نیز می‌فرماید: «بیشتر چیزی که ائمت را به بهشت می‌برد، تقوای خدا و حسن خلق است» (کلینی، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۵۷) و سخن امام جعفر صادق است که: «نیکوکاری و حسن خلق، خانه‌ها را آباد کند و بر عمرها بیفزاید» (کلینی، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۵۷). کتاب‌های عرفانی نیز از اخلاق غافل نبوده‌اند. در رساله قشیریه

آمده است: «خوی نیکو، فاضل‌ترین هنرهای بنده بود [که] گوهر مردان پدید آرد و مردم به خُلق، پوشیده است و به خُلق، مشهور» (قشیری، ۱۳۸۱: ۳۸۹) و قولی دیگر است که: «تصوّف، خُلق است؛ هر که برافزاید به خُلق، اندر تصوّف بر تو زیادت آورد» (همان: ۳۹۰).

در هر جامعه‌ای، اخلاقی خاص رایج و مقبول است اما- فارغ از مباحث طولانی نسبی یا مطلق بودن اخلاق- کم و بیش درباره تعریف فضایل و رذایل اخلاقی اتفاق نظر وجود دارد. فضایل اخلاقی به خوی‌ها و خصالی گفته می‌شود که مقبول عقل، مورد تأیید دین جامعه و مصدر افعال پسندیده‌اند و رذایل اخلاقی، صفاتی هستند که خلاف عقل و دین و موجد کارهای ناپسندند (ر.ک. فیض کاشانی، ۱۳۶۲: ۹). البته مصداق فضایل و رذایل اخلاقی در جوامع گوناگون متفاوت است.

نظام‌های اخلاقی در میان بسیاری از ملل باستانی دیده می‌شوند. ایرانیان نیز علاقه وافری به مضامین اخلاقی داشته و پندها و اندرزهای اخلاقی را در تزئین لباس‌ها، حاشیه فرش‌ها، کناره سفره‌ها، لبه آلات و ظروف، سر در خانه‌ها و روی گوهرها می‌نوشته‌اند (ر.ک. اعوانی، ۱۳۷۷: ۲۰۱/۷)؛ بنابراین، پیوندی استوار بین آثار هنری و مفاهیم اخلاقی وجود دارد؛ حتی «بسیاری از خردمندان گذشته برآن بوده‌اند که هنر باید تابع و پیرو اخلاق باشد و اگر از حدود اخلاق تجاوز کند، بد و ناپسند خواهد بود» (زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۶۷). بدین گونه، عرضه اخلاق در قالب هنر، بر زیبایی هر دو می‌افزاید.

نفوذ اخلاق در ادبیات- به عنوان یکی از هنرها- گستره‌ای وسیع دارد. پیش از اسلام «اخلاقیات، مهم‌ترین بخش ادبیات پهلوی را تشکیل می‌دهد» (تفضلی، ۱۳۸۶: ۱۸۰). آیین نامک‌های گوناگون این دوره که حاوی اخلاق، فرهنگ و آداب بوده‌اند، نمونه‌ای از این بخشند (ر.ک. بهار، ۱۳۸۱: ۱/ ۱۸۶ و ۷۹). بعد از اسلام نیز بسیاری از شاعران و نویسندگان در آثار خود به بیان و ترویج اصول اخلاقی همّت گماشته‌اند (ر.ک. رزمجو، ۱۳۶۹: ۱۹). جدای از آثار اخلاقی و حکمی، حتی در قصاید مدحی صرف نیز

با ستودن فضایل اخلاقی منتسب به ممدوح و نکوهش رذایل منسوب به دشمنان، غیر مستقیم موعظه‌ای اخلاقی جریان دارد.

از منظر اخلاق، در میان شاعران ایرانی، ناصرخسرو جایگاه ویژه‌ای دارد. وی در قرن پنجم هجری می‌زیست و بعد از طی مقامات دولتی و درباری جست‌وجوی حقیقت را پیشه کرد، به مذهب اسماعیلی روی آورد و از طرف خلیفه فاطمیان مأمور نشر این مذهب در خراسان شد (ر.ک. صفا، ۱۳۸۱: ۲ / ۴۵۰ - ۴۴۸). گفتنی است اسماعیلیه، فرقه‌ای از شیعه است که بعد از امام جعفر صادق، امامت را حق پسر بزرگ وی، اسماعیل می‌دانند. این جماعت گرچه در حال حاضر آرام و معتدلند اما زمانی منشأ شعب و فرقه‌هایی شدند که عالم اسلام را به هم ریختند (ر.ک. ناس، ۱۳۷۷: ۱۷۶). با وجود این که عقاید آن‌ها نزد عامه مسلمانان مورد طعن است و کشتارهایی نیز به این طایفه منسوب است، آثار ایشان حکایت از توجه به پاکی و پارسایی و عشق به خاندان پیامبر اکرم دارد. اسماعیلیان عقاید خود را با ارجاع به باطن آیات و احادیث و تأویل آن‌ها، رنگی فلسفی می‌داده‌اند که این نگرش در دیوان و دیگر آثار ناصرخسرو نیز به چشم می‌خورد (ر.ک. زرین کوب، ۱۳۷۳: ۹۰).

شیوه خاص ناصرخسرو در بیان مفاهیم اخلاقی، در مقایسه با شاعران بزرگی چون مولوی و سعدی، دلیل اصلی انتخاب دیوان اشعار وی برای این پژوهش است. مولانا با آمیختن مباحث اخلاقی و عرفان، مفاهیم اخلاقی را دلچسب و تاثیر کلامش را دوچندان می‌کند. سعدی نیز با بهره بردن از شیرینی روایت، خشکی موعظه و تلخی نصیحت را می‌زداید اما در دیوان ناصرخسرو داستان دیگری است؛ او که شاعری عقل‌گراست، از منظر فایده‌گرایی به ترویج اصول اخلاقی و رفتار انسانی همّت می‌گمارد.

بیان مسئله

میان اخلاق و رفتار انسان با نیازهای ذاتی او، پیوند و رابطه‌ای عمیق برقرار است. پژوهش حاضر، با تکیه بر دیوان ناصرخسرو، به بیان این رابطه پرداخته است. بر این اساس، ضمن

استخراج و طبقه‌بندی شواهد شعری، آشکار می‌گردد که ناصر خسرو برای اثربخشی کلام خود و ایجاد انگیزه در مخاطب، به بیان کارکرد فضایل و رذایل اخلاقی در رفع نیازهای ذاتی انسان پرداخته است. او رفتار و خصال خوب را برطرف کننده نیاز و کردار و اخلاق زشت را مخلّ رفع نیاز دانسته است. در این باب، شعر او با معیارهای عقلی و نقلی نیز هم‌خوان است. گفتنی است که محور پژوهش حاضر، سنجش کارکرد صفات اخلاقی در رفع نیازهای انسانی نیست بلکه این پژوهش بیان می‌کند که ناصر خسرو برای برانگیختن مخاطب خود به گرایش به صفات اخلاقی، از رابطه آن صفات با نیازهای ذاتی انسان که رفع آن‌ها مطلوب هر انسانی است سخن می‌گوید و به این شیوه، ضمانت اجرایی لازم را برای فراخوان اخلاقی خود پدید می‌آورد.

پیشینه تحقیق

پس از جست‌وجو در کتابخانه‌ها و سایت‌های معتبر متعدد، پژوهشی که بر دو پایه مشترک نیازهای ذاتی انسان و اخلاق، دیوان ناصر خسرو یا شاعر دیگری را بررسی کرده باشد یافته نشد اما کتاب‌ها و پژوهش‌هایی با موضوع مشترک اخلاق و روان‌شناسی یا ادبیات و روان‌شناسی وجود دارد که نام مؤلف و عنوان برخی از آن‌ها از قرار ذیل است:

- حجازی، بهجت‌السادات. (۱۳۸۹). **طیبیان جان (گرایش‌های روان‌شناختی در اشعار عطار و مولانا)**، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- کدیور، پروین. (۱۳۸۶). **روان‌شناسی اخلاق**، تهران: آگاه.
- هدفیلد، ژ. آ. (۱۳۶۶). **روان‌شناسی اخلاق**، ترجمه علی پریور، تهران: علمی و فرهنگی.
- یآوری، حورا. (۱۳۸۷). **روان‌کاوی و ادبیات**، تهران: سخن.
- بهره‌ور، مجید. (۱۳۸۸). **بازخوانی زندگی‌نامه مولوی با نظر به سلسله مراتب**

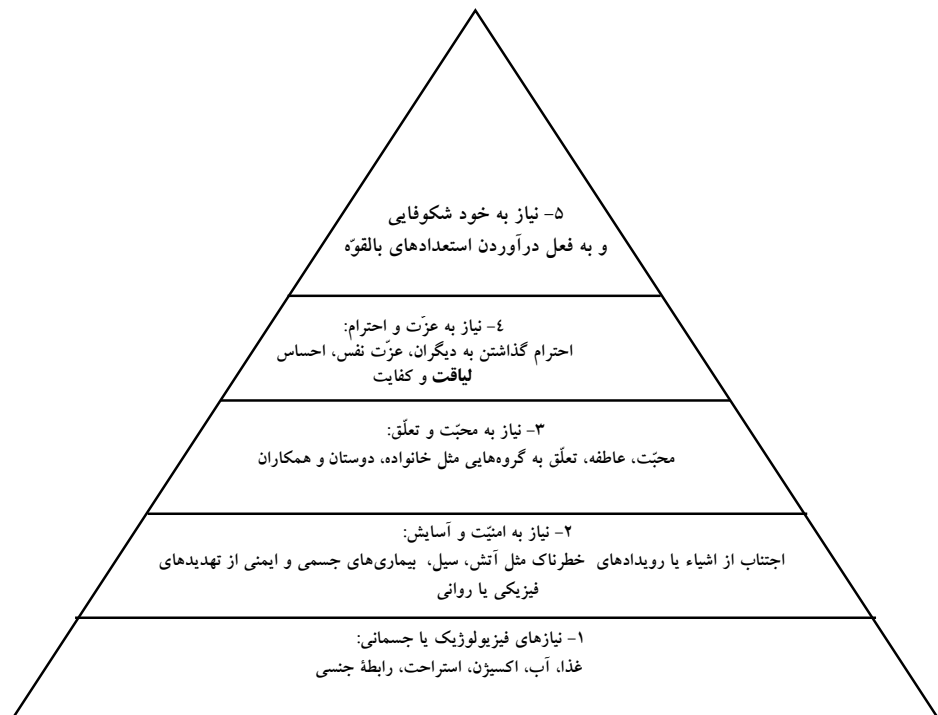
نیازهای مزلو، مطالعات عرفانی، ش ۱۰: ۱۱۸-۸۷.

خلق این آثار و تألیف‌های مشابه آن، به طور ضمنی حاکی از پیوندی عمیق میان ادبیات و روان‌شناسی است. در بررسی انواع ادبی این نکته جلوه‌ای خاص دارد: مبنای ادبیات حماسی، اساطیری است که ریشه در ضمیر ناخودآگاه جمعی دارند. محور ادب غنایی، عواطف و احساسات بشر است که حکایت از نیمه پنهان ذات آدمی دارند. موضوع ادبیات تعلیمی، به کمال رساندن شخصیت انسان است و نمایش‌نامه تصویری است از زشتی‌ها و زیبایی‌هایی نوع بشر. دانش‌های ادبی نیز در لایه‌های زیرین خود به روان‌شناسی پیوسته‌اند. برای مثال، در علم بیان، «آنیسم» که پایه آرایه‌های بیانی است، نقطه عطفی بین روان‌شناسی و ادبیات است. در نقد ادبی نیز از درک اثر ادبی تا شناخت مؤلف و تأثیری که مخاطب از آن اثر می‌پذیرد، مرهون علم روان‌شناسی است (ر.ک. حجازی، ۱۳۸۹: ۲۸-۲۳)؛ بنابراین، بهره‌گیری از علم روان‌شناسی، راه شناخت هنر ادبیات را هموارتر می‌سازد.

۲- بحث

یکی از مباحث مهم در علم روان‌شناسی، بررسی و طبقه‌بندی نیازهای انسان است. در این زمینه، روان‌شناسانی چون «آبراهام مزلو»، «کلایتون آلدرفر» و «فردریک هرزبرگ» به پژوهش پرداخته‌اند (برای مزید اطلاع ر.ک. شولتز، ۱۳۹۰: ۳۷۶). در این بین، نظریه مزلو، شهرت و مقبولیت فراگیر دارد (ر.ک. همان: ۳۵۶). آبراهام مزلو، در سال ۱۹۰۸ میلادی در نیویورک به دنیا آمد. او دکتری خود را در سال ۱۹۳۴ اخذ نمود و در دانشگاه‌هایی چون «براندیز» و «کلمبیا» به پژوهش و تدریس پرداخت و در سال ۱۹۷۰ در اثر حمله قلبی جان سپرد. نظریات او نه تنها در روان‌شناسی بلکه در رشته‌هایی مانند پزشکی، الهیات، آموزش و پرورش و بازاریابی کاربرد دارند و هنوز در دانشگاه‌های سراسر جهان تدریس می‌شوند (ر.ک. هرگنهان، ۱۳۸۹: ۷۳۳ و ۷۲۵-۷۲۴). مزلو در

طول زندگی جوایز بسیاری دریافت کرد و از جمله افتخارات او، ریاست «انجمن روان‌شناسی آمریکا» در سال ۱۹۶۷ میلادی بود (شولتز، ۱۳۹۰: ۳۶۱). مزلو بنیان‌گذار جنبش «انسان‌گرایی» است. روان‌شناسان انسان‌گرا برای اراده آزاد و شکوفایی توانایی‌های بالقوه انسان ارزش زیادی قائلند (ر.ک. کریمی، ۱۳۷۷: ۱۵۲). «جنبش انسان‌گرایی بر خصوصیت مثبت یک شخص، ظرفیت انسان برای کمال و حق تعیین سرنوشت تأکید دارد» (سانتراک، ۱۳۸۵: ۱/۵۲). با این دیدگاه، مزلو سلسله مراتبی برای نیازهای انسان برشمرده است که در قالب هرم ذیل ترسیم و معرفی می‌شوند:



سلسله مراتب نیازهای مزلو (ر.ک. ریو، ۱۳۹۱: ۴۴۹ و نولین و همکاران، ۱۳۹۰: ۷۷/۲)

به اعتقاد مزلو «هرچه نیاز در سلسله مراتب پایین تر باشد، قوی تر و اضطراری تر احساس می شود» (ریو، ۱۳۹۱: ۴۴۸). به این ترتیب، این نیازها در سلسله مراتب فوق، بر مبنای اصل قدرت نسبی مرتب شده اند؛ بنابراین، نیازهای جسمانی از نیازهای ایمنی قوی ترند و نیازهای ایمنی از محبت و این روند تا بالای هرم ادامه دارد. این امر زمانی که دو نیاز دستخوش ناکامی شوند و تأمین یکی مستلزم نادیده گرفتن دیگری شود، ثابت می شود (ر.ک. مزلو، ۱۳۶۹: ۱۵۰). در طرح مزلو، نیازها یک ساختمان چند طبقه را می سازند که عدم تزلزل طبقات بالا، وابسته به استحکام طبقات پایین از طریق تأمین اصولی آنهاست (ر.ک. پارسا، ۱۳۷۶: ۸۶). دقت در ماهیت نیازهای مذکور حاکی از آن است که «هرچه نیازها در این سلسله مراتب پایین تر باشند، بنیادی تر هستند و به نیازهای سایر حیوانات شباهت بیشتری دارند. هر چه نیازها در این سلسله مراتب بالاتر باشند، به طور مشخص تری انسانی هستند» (هرگنهان، ۱۳۸۹: ۷۲۹-۷۲۸).

مزلو اساسی ترین پیامد ارضای هر نیاز را محو آن نیاز و پدیدار گشتن نیازی والاتر می داند. بنابراین ارضای حقیقی هر نیاز، فرد را در جهت پیشرفت و رشد سوق می دهد و زمینه را برای خودشکوفایی و ظهور استعدادهای خاص او فراهم می سازد (ر.ک. مزلو، ۱۳۶۹: ۱۰۴-۱۰۲). این نیازها، غریزی و ذاتی اند و هر انسان عادی و سالمی به آنها مبتلاست اما کارهایی که برای ارضای آنها انجام می شود اکتسابی و آموختنی است. فارغ از ترتیب و جایگاه نیازهای یاد شده، تلاش برای رفع نیاز است که رفتار هر فرد را فعال و هدایت می کند (ر.ک. شولتز، ۱۳۹۰: ۳۶۱).

ناصر خسرو، به عنوان یک مبلغ مذهبی و شاعری اخلاق گرا، هوشمندانه از این اصل استفاده می کند. او با بیان این که رعایت اصول اخلاقی چه نیازهایی را رفع خواهد نمود، یک ضمانت اجرایی منطقی و محکم برای کارآمد شدن فراهوان اخلاقی خود ایجاد می کند. به این ترتیب، اشاعه فضایل اخلاقی به عنوان خصال و رفتارهایی برای

رفع نیازهای ذاتی نوع انسان تسهیل می‌شود. برای مثال ناصر خسرو مخاطب را به داشتن سخاوت فرا می‌خواند و آن را راهی برای تأمین نیاز به احترام و عزت نفس می‌داند:

سخاوت نشان، گـر ثنا بایـدت که بار درخت سخاوت ثناست
(ناصر خسرو، ۱۳۸۸: ۴۲۹)

اما کارکرد «رذایل» که بُعد دیگر اخلاق است، از این منظر عکس «فضایل» است؛ برای مثال اگر بخشش و سخاوت راهی برای جلب احترام و عزت نفس است، طمع، انسان را خوار و پست می‌کند:

سیل طمع بُرد تو را آب روی پای طمع کوفت تو را فرق و یال
(۳۴۸)^۱

شایان ذکر است که گرچه پیوند صفات اخلاقی و نیازهای انسانی نشانی از غنای فکری شعر ناصر خسرو است اما نمی‌توان آن را به عنوان یک ویژگی و تشخیص سبکی و البته انحصاری برای شعر او در نظر گرفت زیرا این پیوستگی با بسامدهای گوناگون در آثار دیگر شعرا و نویسندگان نیز قابل مشاهده است.

در ادامه، ضمن بحثی کوتاه درباره نیاز از دیدگاه ناصر خسرو، بنا بر شواهد شعری وی، درباره کارکرد مثبت و منفی فضایل و رذایل در رفع آن نیازها بحث می‌شود اما پیش از برشمردن پنج مرتبه نیازهای انسان بنا بر طبقه‌بندی مزلو، تعریف «نیاز» لازم می‌نماید.

«نیاز» به معنی «حاجت»، «احتیاج»، «تمنی» و «خواهش» است (ر.ک. معین، ۱۳۷۸: ذیل نیاز) و تعریف آن - همچون دیگر اسم‌های معنی - دشوار است. بسیاری از کتاب‌ها نیز با وجود بحث‌های طولانی در باب نیاز، از تعریف آن سر باز زده‌اند. «مارشال ریو» در معرفی نیاز می‌گوید: «نیاز هرگونه حالت در درون فرد است که برای زندگی، رشد و سلامت، واجب و ضروری است. در صورتی که به نیازها رسیدگی شده و ارضا شوند، سلامتی حفظ می‌شود و بهبود می‌یابد؛ اگر نیازها نادیده گرفته شوند،

لطمه‌ای ایجاد خواهد شد که سلامت جسمی یا روانی را مختل می‌کند» (ریو، ۱۳۹۱: ۷۵). مزلو نیاز را «کمبود» می‌نامد. او معتقد است نیازها برای بقای بشر ضرورت دارند؛ حتی نیازهایی چون عشق و ورزشی و اعتبارخواهی، برای حفظ سلامت روانی انسان لازمند (ر.ک. خداپناهی، ۱۳۹۰: ۱۹۸). از نگاه مزلو نیازهای انسان در پنج طبقه ذیل جای دارند:

۲-۱- نیازهای جسمانی

دسته اول نیازها، نیازهای جسمانی یا فیزیولوژیکی‌اند: نیاز به غذا، آب، هوا، خواب و جنس مخالف که در زمره بنیادی‌ترین و قوی‌ترین نیازها هستند. آن‌ها قادر به بازسازی کامل همه نیازهای دیگرند. اگر شما زیر آب، کشمکش برای بالا آمدن و تنفس را تجربه کرده باشید یا تشنگی و گرسنگی شدید را لمس کرده باشید، درک می‌کنید که وقتی یک نیاز فیزیولوژیکی ارضا نشده باشد، نیازهای دیگر همچون نیاز به احترام و عشق و ورزشی، تا چه حد پیش پا افتاده می‌شوند (ر.ک. شولتز، ۱۳۹۰: ۳۶۳). تأمین آب، غذا، جای خواب و روابط اصولی جنسی، به طور معمول، ارتباط مستقیم با داشتن منابع مالی دارد؛ بنابراین، ثروت، نقشی اساسی در تأمین نیازهای جسمانی بازی می‌کند.

۲-۱-۱- ناصر خسرو، فضایل و خصال ذیل را در تأمین این نیازها مؤثر می‌داند:

الف- دین‌داری

ناصر خسرو، دین‌داری را موجب دست‌یابی به مال و سلطه بر دنیا می‌داند:

ازیرا که بنده‌ست دین را درم	درم پیشت آید چو دین یافتی
(۶۳)	
بندگی کن به درستی و به بیماری	گر همی نعمت دایم طلبی او را
(۷۵)	
پیشت چو یافت از تو به دین کابین	دنیا عروس وار بیاراید
(۸۸)	
نیاید مر تو را گیتی به فرمان	به فرمان‌های یزدان تا نکوشی

(۱۰۹)

گردد ندهد جز مر اهل دین را این زال فریننده زوالی

(۴۶۶)

نیز نک: ۲۳۲ و ۱۳۴.

ب- راستی

از نگاه ناصر خسرو، ترکیب علم و راستی، انسان را بر دنیا چیره می‌سازد:

اسب دنیا دست ندهد مر تو را تا ز علم و راستی ننهیش زین

(۱۱۹)

راستی را پیشه کن کاندرا جهان نیست آلا راستی عزم الرجال

راستی در کار برتر حیلست راستی کن تا نایدت احتیال

(۷۳)

ج- شکرگزاری

به موجب آیات و روایات، شکر نعمت‌های موجود، راهی برای جلب نعمات بیشتر

است (ر.ک. ابراهیم / ۷ و کلینی، ۱۳۷۷: ۱۴۸/۳). ناصر خسرو نیز بر این عقیده است:

به جز شکر نعمت نگیرد که شکر عقاب است و نعمت چو کبک دری است

(۱۱۰)

شکر است آب نعمت و نعمت نهال او با آب خوش نهال نگیرد هگرز کاست

(۳۹۵)

د- کار کردن

منطقی‌ترین راه برای کسب منابع مالی و به دنبال آن، تأمین نیازهای اولیه خود و

خانواده کار کردن است:

گر رحمت و نعمت چرید خواهی از علم چر امروز و بر عمل چم

(۲۷۸)

۲-۲- نیاز به ایمنی

دسته دوم نیازها که تحت عنوان «نیاز به ایمنی» طبقه‌بندی شده‌اند، شامل این موارد است: «امنیت، ثبات، اتکا، حمایت، رهایی از ترس و اضطراب و آشفتگی، نیاز به نظم و قانون و موازین و اطمینان به نیروی پشتیبان» (مزلو، ۱۳۶۶: ۱۴۲). ایمنی در مقابل بیماری‌ها و تهدیدهای فیزیکی و روانی نیز در این گروه جای دارد. یک بُعد از این نیاز در «ترجیح دادن چیزهای آشنا به ناآشنا و امور شناخته به ناشناخته، قابل رؤیت است» (همان: ۱۴۷). از این رو، «اکثریت، قابلیت پیش‌بینی را به یک کل نامعلوم و نظم را به هرج و مرج ترجیح می‌دهیم و بنابراین برای آینده خود پس‌انداز می‌کنیم، خود را بیمه می‌کنیم و به جای این که روی یک شغل کاملاً ناشناخته ریسک کنیم، در شغل ثابتی می‌مانیم» (شولتز، ۱۳۹۰: ۳۶۴).

۲-۲-۱- از نگاه ناصر خسرو، اخلاق و کردار ذیل، به برآورده شدن این نیاز کمک می‌کند:

الف- خوش‌خویی

خوی خوش همچون حصاری، صاحب خود را از گزند دیگران محفوظ می‌دارد:
 خوی نیکو را حصار خویش گیر وز قناعت بر درش زن زوفیرین
 (۱۲۰)

خوب حصاری بکش از گرد خویش خوی نکور را در و دیوار کن
 وز خرد و جود و سخا لشکری بر سر دیوار نگهدار کن
 (۲۱۴-۲۱۳)

ب- پاک‌دامنی

آلوده شدن به شبهات و کارهای غیرمجاز، ترس و هراس را در پی دارد. در مقابل، پاک‌دامنی و پرهیز از کارهای ناروا، موجب آسودگی خیال و قوت دل است:

دل قوی باشد چو دامن پاک باشد مرد را ایمنی ایمن، چو شد دامن پاک و دل قوی
(۳۴۵)

ج- بی‌آزاری

کسی که در پی آزرده دیگران نیست، خود نیز تا حد زیادی از تعرض آنها مصون است:

گر نخواهی که ت بیازارد کسی بر سر گنج کم آزاری نشین
(۱۲۰)

یارِ چون خار تو را زود بیازارد گر نخواهی که بیازاری مازارش
(۱۲۱)

د- پرهیزگاری

پرهیزگاری، زرهی است که انسان را از شر بدی‌ها محفوظ می‌دارد و «حقیقت تقوا، پرهیزیدن است به طاعت خدای از عقوبت وی» (قشیری، ۱۳۸۱: ۱۶۰).

نیکی الفنج و ز پرهیز و خرد پوش سلاح که بر این راه یکی منکر و صعب ازدرهاست
(۲۰)

با زخم دیو دنیا بس باشد پرهیز جوشن و زرهیم دینم
(۱۳۵)

ه- وارستگی

وارستگی از دنیا، راهی برای رهایی از اضطراب دنیوی و عقوبت اخروی است:

ور همی ایمنی‌ات آرزو آید ز عذاب همچو من هیچ مدار از قبل دنیا بیم
(۳۵۶)

گیتیت بر مثال یکی بدخو ازدهاست پرهیز دار و با دم این ازدها مشور
(۳۴۹)

و- آینده‌نگری

آینده‌نگری، سنجش عاقبت کارها و برنامه‌ریزی درست، نقش مؤثری در کاهش تشویش و اضطراب دارد:

از غم فردا هم امروز بی‌غم شود هر که در امروز روز اندیشه از فردا کند
(۳۹۰)

۲-۲-۲- در مقابل آنچه ذکر شد، برخی از کارها و خُلق‌ها نیز امنیت و سلامتی را به مخاطره می‌افکنند و ترس، اضطراب و آشفتگی را بر انسان مستولی می‌سازند. شواهد ذیل، نگاه ناصر خسرو را در این باب آشکار می‌کند:

الف- بدی کردن

یکی از اصطلاحات رایج در ادبیات و فرهنگ ایران، اصطلاح «مکافات» به معنی «پاداش دادن و کیفر دادن» است (ر.ک. معین، ۱۳۷۸: ذیل مکافات). مفهوم مکافات در صدها مثل و شعر فارسی آمده است. مولانا می‌گوید: «این جهان کوه است و فعل ما ندا/ سوی ما آید نداها را صدا» (مولوی، ۱۳۷۷: ۱۴) و کلام حافظ است که: «دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر/ کای نور چشم من به جز از کشته ندروی» (حافظ، ۱۳۷۸: ۳۴۹). ناصر خسرو با تکیه بر این مفهوم، کردار بد را جذب‌کننده آسب و زیان می‌داند:

خرد بد نفرمایدت کرد از آنک سرانجام بر بدکتش بد رسد
بر این قولت ای خواجه این بس گوا که جوکار جز جو همی ندرود
نبینی که گر خار کارد کسی نخست آن نهالش مر او را خلد؟
(۲۷۳)

از زمان و مکر او ایمن مباش بس کن از کردار بد پذیر پند
کز بدی‌ها خود بیچد بدکتش این نیشستند در استا و زند
(۴۳۴)

نیز نک: ۵۱۹، ۴۵۸، ۲۵۹، ۱۷۸، ۱۶۹، ۱۲۵، ۱۲۱، ۶۳.

ب- بدخویی

خوی بد، چون یک بیماری مهلک، پیام‌آور مرگ است. غزالی نیز می‌گوید: «خوی‌های بد، زهرهای قاتل است» (غزالی، ۱۳۷۴: ۳/ ۱۰۳). قول ناصر خسرو نیز چنین است:

خوی نیک مبرم خوی بد چو گزدم بدی و بهی نوش و نیش است هم‌بر
تو گزدم بینداز و بردار مبرم تو بردار آن نوش و از نیش بگذر
(۳۰۷)

بدخو عقاب کوتاه عمر آمد کرکس دراز عمر ز خوش‌خویی
(۳۱۹)

ج- حسد

امام علی می‌فرماید: «الْحَاسِدُ يَفْرَحُ بِالشَّرِّ وَ يَغْتَمُّ بِالشَّرِّ» (حسود از بدی‌ها شادمان و از شادمانی‌ها اندوهگین شود) (آمدی، ۱۳۸۶: ۱/ ۲۵۰) و در مثل است که «حسود هرگز نیاسود» (حیدری ابهری، ۱۳۹۰: ۲۰۲). ناصر خسرو نیز حسد را موجب آزدگی حسود می‌داند:

حذر کن ز مکر و حسد ای پسر که این هر دو بر تو وبال و وباست
(۴۲۹)

بر ره مکر و حسد مپوی ازیراک هر که به راه حسد رود بتر آید
چون به حسد، بنگری به خوان کسان بر لقمه یارت به چشم خوب‌تر آید
(۵۲۷)

د- درازی آرزو

آرزوهای طولانی و دست‌نیافتنی، انسان را از واقع‌گرایی بازمی‌دارند. ناصر خسرو آن‌ها را همچون وبا و چاه می‌داند:

تو را آرزوها چنین چون همی چو کوران به جرّ و به جوی افکنند؟
 بدین کوری اندر نترسی که جانست به ناگاه از این بند بیرون جهد؟
 (۲۷۴)

ترسم کز آرزو خردت را و با رسد زیرا که آرزو خرد خلق را و باست
 (۳۹۶)

ه- عهدشکنی

وفای به عهد، اصلی انسانی است و فرد پیمان شکن، اعتماد دیگران را از خود سلب و رفتاری مشابه رفتار خود را جذب می کند:

مخور زنهار بر کس گر نخواهی که خواهی و نیابی هیچ زنهار
 (۱۸)

به نعمت‌ها رسند آن‌ها که ورزیدند نیکی‌ها به شدت‌ها رسند آن‌ها که بشکستند پیمان‌ها
 (۴۴۴)

و- پیروی هوای نفس

اتکا به هوای نفس، موجب تزلزل و هلاکت انسان است:

دیو هوا سوی هلاکت کشد دیو هوا را مده افسار خویش
 (۱۷۷)

هر کس که بر هوای دل خویش تکیه کرد تکیه مکن برو که هواجوی بر هواست
 (۳۹۵)

ز- خشم

امام صادق (ع) می فرماید: «غضب، کلید هر شرّی است» (کلینی، ۱۳۷۷: ۳/ ۴۱۲).
 ناصر خسرو نیز بر این امر تأکید می کند:

خشم را طاعت مدار ای‌را که خشم زیر دامن در بلا دارد دفین
 بر پشیمانی خوری از تخم خشم خود مکار این تخم و زو این بر مچین
 (۱۲۰)

۲-۳- نیاز به وابستگی و محبت

بعد از نیازهای جسمانی و ایمنی، نیاز به عشق و محبت و وابستگی قرار دارد (ر.ک. مزلو، ۱۳۶۶: ۱۵۰). این نیاز از طریق روابط دوستانه با دیگران، رابطه با نامزد یا همسر، عضویت در گروهی خاص و یا کارکردی در اجتماع تأمین می‌شود (ر.ک. شولتز، ۱۳۹۰: ۳۶۵). ناصر خسرو به این نیاز چندان توجه نمی‌کند، در حالی که از عزت و احترام که سطح چهارم نیازهای انسان را می‌سازد، بسیار گفته است. از دیگر سو، آنچه برای انسان، احترام واقعی را به ارمغان می‌آورد، محبوبیت را نیز در پی دارد؛ لذا می‌توان گفت او غیر مستقیم به این نیاز پرداخته است.

۲-۳-۱- شواهد ذیل، از جمله صفاتی هستند که موجد مهر و محبتند:

الف- نرم و نیکو سخن گفتن

در امثال آمده است که «زبان خوش، مار را از سوراخ بیرون آورد» (حیدری ابهری، ۱۳۹۰: ۴۳۸). ناصر خسرو نیز معتقد است با گفتار خوش و فعل نیک، می‌توان آزادگان را اسیر کرد و دشمنان را دوست:

اگر آرزوت است کازادگان	تو را پیشکاران بوند و خدم
به جز فعل نیکو و گفتار خوب	نه بگذار دست و نه بگشای دم

(۶۳)

خوب گفتن پیشه کن با هر کسی	کاین برون آهنگد از دل بیخ کین
مر سخن را گندمین و چرب کن	گر نداری نان چرب و گندمین
خوب گفتار، ای پسر بیرون برد	از میان ابروی دشمنت چین

(۱۱۹)

نیز نک: ۶۳ و ۲۴.

ب- عذرخواهی

بدی در حق دیگران موجد احساس تنفر و کینه در ایشان است و عذرخواهی راهی

برای زدودن کینه و ایجاد دوستی است:

بزدای به عذر زنگ کینه جز عذر درخت کین که برکنند؟
 بر فعل چو زهر، نیست پازهر جز قول چو نوش پخته با قند
 (۲۴)

ج- نیک اندیشی

حاصل خیرخواهی برای دیگران، به طور طبیعی جلب محبت آنها و البته خیرخواهی متقابل ایشان است:

مر تو را نیکو سگالد یار تو چون مر او را تو بوی نیکو سگال
 (۷۲)

۲-۳-۲- در برابر آنچه گفته شد، برخی کارها، کینه و دشمنی دیگران را برمی انگیزد.

از آن جمله است:

الف- بد گفتن و دشنام دادن

به طور معمول، حاصل بد گفتن، بد شنیدن است؛ چنان که در بوستان آمده است: «چو همواره گویی که مردم خرنند/ مبر ظن که نامت چو مردم برند» (سعدی، ۱۳۷۹: ۵۶). ناصر خسرو نیز می گوید:

دشنام دهی باز دهندت ز پی آنک دشنام مئل چون درم دیر مدار است
 (۸۸)

بی‌رویی ار به روی کسی آری بی‌شک به رویت آید بی‌رویی
 (۳۱۹)

آنچه نخواهی که بدرویش مکار و آنچه نخواهی که بشنویش مگوی
 (۵۲۰)

خواهی که نیاری به سوی خویش زیان را از گفتن ناخوب نگه‌دار زیان را
 (۵۴۵)

نیز نک: ۲۶۶ و ۱۰۸.

ب- مسخره کردن

مسخره کردن، موجب نفرت و موجب مسخره شدن است:

از خنده یار خویش بندیش آنگاه به یار خویش برخند
(۲۳)

۲-۴- نیاز به احترام

عزت نفس از جمله نیازهای اساسی هر انسان متعادلی است. انسان‌ها «نیازمند احترام از سوی خودشان به صورت احساس ارزشمندی و از سوی دیگران به شکل مقام، شناخته شدن، موفقیت اجتماعی، شهرت و مانند این‌ها هستند» (شولتز، ۱۳۹۰: ۳۶۵). بر این پایه، این نیاز به دو گروه فرعی تقسیم می‌شود: ۱- نیاز به توانایی، موفقیت، مهارت و شایستگی، استقلال و آزادی. ۲- نیاز به اعتبار، مقام، افتخار، شهرت و اهمیت (ر.ک. مزلو، ۱۳۶۶: ۱۵۴). برخلاف نیاز به محبت و عشق، ناصر خسرو به این نیاز توجه فراوانی کرده و شواهد شعری بسیاری در این باب بر جای گذاشته است.

۲-۴-۱- اخلاق و کردار ذیل، در تأمین این نیاز مؤثرند:

الف- دانش آموختن

امام علی می‌فرماید: «الْعِلْمُ أَفْضَلُ شَرَفٍ» (علم، برترین شرف انسانی است) (آمدی، ۱۳۸۶: ۱۶۲/۲). اشعار ذیل نیز حکایت از این امر دارند:

اندر خور افسر شود از علم به تعلیم آن سر که ز بس جهل سزاوار فسار است
(۸۸)

نه بزرگ است که از مال فزون دارد بهر آن بزرگ است که از علم فزون دارد تیر
(۲۱۸)

شرف مرد به علم است، شرف نیست به سال چه درائی سخن یافته همی خیره به خیر؟
(۲۲۰)

در خورد ثنا شوی به دانش هر چند که در خور هجایی
(۲۶۲)

کی شود عزّ و شرف بر سر تو افسر و تاج تا تو مر علم و خرد را نکنی زین و رکیب؟
(۵۲۱)

نیز نک: ۴۸۰، ۳۸۲، ۳۶۲، ۳۴۶، ۳۲۱، ۳۱۶، ۳۰۷، ۱۷۴، ۱۴۲، ۱۳۷، ۱۲۴، ۸۵، ۸۱، ۴۰.

ب- احسان و نیکی

نام نیک، ارمغان ناگزیر احسان است:

دانیال از خیرها شد نامور نامور نامد ز مادر دانیال
(۷۲)

به هر چه خوشترت آید ز نام‌ها تن را به فعل خویش بدان نام باید کرد
که نام نیکو مرغ است و فعل نیکش دام ز فعل خویش بر این مرغ دام باید کرد
(۱۵۸)

هنرپیشه آن است کز فعل نیک سر خویش را تاج خود برنهد
(۲۷۴)

ز فعل خویش باید نام نیکو مرد را زیرا به داد خویشان شد نژ پدر معروف نوشروان
(۲۹۲)

نیز نک: ۳۸۷ و ۶۳.

ج- قناعت و ترک حرص

کاشانی در باب قناعت می‌گوید: «هر نفس که بدین صفت متّصف شد... راحت ابدی و عزّ سمرمدی نصیب او گردانیدند» (عزالدین کاشانی، ۱۳۸۵: ۲۴۴). اشعار ذیل نیز دلالت بر این امر دارند:

حرص بینداز و آبروی نگه دار ستر قناعت به روی خویش فروهل
(۱۳۷)

- گر آبروی همی بایدت، قناعت را
و گرنه همچو فلان و فلان به بی‌شرمی
چو من به نیک و بد اندر امام باید کرد
به پیش خلق رخان چون رخام باید کرد
(۱۵۹)
- تو را به درگه میر اجل که برد؟ طمع
اگر طمع نبود خود تویی امیر اجل
(۱۹۳)
- تو همبر آن میر شوی گر طمع خویش
بیرون کنی از دولت و از نعمت و مالش
(۲۰۷)

د- سخاوت

میوه سخاوت، ثناست:

- سخاوت نشان گر ثنا بایدت
به از بر درخت سخاوت ثنا
که بار درخت سخاوت ثناست
به گیتی درختی و باری کجاست
(۴۲۹)
- حاتم میان ما به سخاوت سمر شده است
حاتم تویی اگر به سخاوت چو حاتمی
(۴۵۸)

ه- عدالت

- به گواهی تاریخ، عدالت، مُلک شاهان را برقرار و نام آن‌ها را ماندگار کرده است:
داد کن ار نام نیک خواهی ازیراک
نامور از داد گشت شهره فریدون
(۹)
- خویشان را چون به راه داد و عدل و دین روی
گر چه افریدون نه‌ای بر گاه افریدون کنی
(۲۶)
- عدل است اصل خیر که نوشروان
اندر جهان به عدل مسمّا شد
(۳۴۰)

و- دوستی با انسان‌های خوب و شایسته

یکی از راه‌های کسب نام نیکو، همنشینی با نیکان و البته آموختن منش ایشان است:
 نیک‌نام از صحبت نیکان شوی همچو از پیغمبر تازی بلال
 چون سوی خورشید دارد روی خویش ماه تابنده شود خوش خوش هلال
 (۷۲)

۲-۴-۲- در مقابل آنچه بیان شد، بعضی از خلق‌ها و رفتارها نیز آبروی انسان را تباه می‌کنند و نام انسان را با پستی و زشتی پیوند می‌دهند. نمونه‌های ذیل، از این دستند:

الف- نادانی

خواری، از نتایج ناگزیر نادانی است:

پیش خردمند در این حربگاه بی‌خردان را همه تن عورت است
 (۲۶۶)

سوی خردمند به صد بدره زر جاهل بی‌قیمت و بی‌حرمت است
 (۲۶۷)

بہتر ز کدویی نباشد آن سر کو فضل و خرد را مقرر نباشد
 (۳۵۹)

خون رسوایی است نادانی برون بآیدش کرد از رگ دل پیش از آنک او مرتورا رسوا کند
 (۳۸۷)

نیز نک: ۳۱۶، ۲۸۵، ۱۸۲، ۹۸.

ب- لذت‌جویی صرف

قول حافظ است که «خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد/ آن‌گه رسی به خویش
 که بی‌خواب و خور شوی» (حافظ، ۱۳۷۸: ۳۵۰). ناصر خسرو نیز بر این عقیده است:

ای آن که جز طرب نه همی بینمت طلب گر مردمی ستور مشو، مردمی طلب
 (۲۰۸)

خوار که کردت به پایگاه شه و میر	در طلب خواب و خور جز این تن خوش‌خوار (۲۵۸)
چون به زمستان تو بافتاب بخشپی	پس چه تو ای بی‌خرد چه آن خر بی‌کار (۲۵۹)
کسی که قصد ز عالم به خواب و خور دارد	اگرچه چهره‌ش خوب است طبع خر دارد (۲۷۹)
گر تو را همت بر خواب و خور افتاده است	گرت گویم که ستوری نبود بهتان (۴۱۲)

نیز نک: ۳۸۲ و ۳۶۳ - ۳۶۲.

ج- دوستی با افراد بد و ناشایست پیوند با یار بد، موجب بدنامی است: از نام بد ار همی بترسی	با یار بد از بُنه می‌بوند (۲۳)
با سبکسار کس مکن صحبت	تا نمائی حقیر و خوار و ذلیل (۱۲۴)
خوار کند صحبت نادان تو را	همچو فرومایه تن خوار خویش (۱۷۸)
دوستی خوار گشته را مطلب	زان که تو را گشته خوار خوار کند (۲۰۰)

(نیز نک: ۲۹۲ و ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۰۶، ۵۷.)

د- بندگی خلق

نوکری و بندگی هم‌نوع خویش به طمع جاه و نام، زمینه‌ساز پستی و زشت‌نامی است:

محل و جاه چه جویی به چاکری ز امیر	چگونه باشد با چاکریت جاه و محل؟
زشت بود بودن آزاده را	بنده طوغان و عیال ینال
شرم نداری همی از نام زشت	بر طمع آن که شوی خوب حال؟
	(۱۹۳)
	(۳۴۸)

نیز نک: ۴۱۸ و ۴۰۲.

۲-۵- نیاز به خودشکوفایی

به اعتقاد مزلو، حتی اگر تمام نیازهای برشمرده شده ارضا شوند، «باز اغلب- اگر نه همیشه- می توان انتظار داشت که به زودی یک بی قراری و ناخشنودی تازه ظاهر شود و رو به رشد نهد؛ مگر آن که شخص به کاری مبادرت ورزد که با مختصات فردی او هماهنگ باشد» (مزلو، ۱۳۶۶: ۱۵۶). به این ترتیب «آنچه انسان می تواند باشد، باید باشد... یک موسیقی دان باید آهنگ بسازد، یک نقاش باید نقاشی کند و یک شاعر باید بسراید» (همان: ۱۵۶). از این مسئله تحت عنوان خودشکوفایی یاد می شود. گفتنی است که خودشکوفایی انواع گوناگونی دارد و الزاماً به فرآورده های هنری منجر نمی شود؛ پختن یک غذای خوب، پروردن یک فرزند شایسته، ساختن یک خانه و امثال این، می تواند به ارضای این نیاز کمک کند (ر.ک. شولتز، ۱۳۹۰: ۳۶۶)؛ بنابراین احساس مفید بودن و دست یابی به کمال انسانی از مصداق های خودشکوفایی است.

۲-۵-۱- ناصر خسرو رفتار و خصال زیر را برای رسیدن به احساس خودشکوفایی

مؤثر می داند:

الف- صبر

امام علی (ع) می فرماید: «اصْبِرْ تَطْفَرًا» (صبر کن تا پیروز شوی) (آمدی، ۱۳۸۶: ۱/ ۶۰۹) و این مصراع زیبای ناصر خسرو به یکی از امثال فارسی بدل شده است: «صبر است کیمیای بزرگی ها» (ر.ک. ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ۱/ ۱۲۸۱). دیگر شواهد به قرار ذیل است:

بشکيب ازيرا که همی دست نيابد
بر آرزوی خویش مگر مرد شکيبا
(۴)

صبر است کیمیای بزرگی‌ها
باران به صبر پست کند گرچه
از صبر نردبانست باید کرد
نستود هیچ دانا صفرا را
نرم است، روزی آن گه خارا را
گر زیر خویش خواهی جوزا را
(۱۶۷)

دانش گزین و صبر طلب زیرا
دارا به صبر و دانش دارا شد
(۳۴۰)

ب- تلاش و کوشش

خودشکوفایی و احساس رضایت از خود، جز در سایه کار و تلاش محقق نمی‌شود:
چون کار به مقدار خویش کردی
رفتگی به ره عزّ و بختیاری
(۳۰)

حدیث کوشش سلمان شنودی
تویی سلمان اگر کوشی تو چندان
(۱۰۹)

گیتی به مثل سرای کار است
جز کار کنی به دین از این جا
گر کار کنی عزیز باشی
ور دیو زکار باز داردت
تا روز قیام و نفخت صور
بیرون نشود عزیز و مستور
فردا که دهند مزد مزدور
رنجور بوی و خوار و مدحور
(۳۲۰)

ج- طاعت حق

طاعت و بندگی حق، زمینه اعتلای انسان را فراهم می‌کند:

از بهر بر شدن به علین
از علم پای ساز و ز طاعت پر
(۴۶)

پرت از پرهیز و طاعت کرد باید کز حجاز	جعفر طیار بر علیا بدین طاعت پرید (۵۳)
به طاعت برد باید این جهان را	که گوید کاین جهان را بُرد نتوان؟ (۱۰۸)
از طاعت و علم نردبانی کن	وان گه برشو به کوکب جوزا (۱۸۳)
میر تو خدای است طاعتش دار	تا سرت برآید به چرخ خضرا از طاعت بر شد به قاب قوسین پیغمبر ما از زمین بطحا (۴۰۶)

د- پیروی از دانایان

استفاده از دانش و تجربه دیگران، مسیر خودشکوفایی را هموار می‌سازد:

گرد دانا گرد و گردن قول او را نرم دار	گر همی خواهی که جای خویش بر گردون کنی (۲۵)
والا نگشت هیچ کس و عالم	نادیده مر معلّم والا را (۱۶۷)
نیک خو گشتی چو کوه کردی از هر کس طمع	پشرو گشتی چو کردی عاقلان را پس روی (۳۴۵)
بر فلک باید شدن از راه پند	ای برادر، چون دعای مستجاب (۴۱۰)

ه- گرایش به هنر

در امثال آمده است که: «هنر، پایهٔ مرد افزون کند» (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ۲/ ۱۹۴۵).

گرایش به هنر و خلق آثار هنری، موجب احساس خودشکوفایی و کامیابی است:

تخم بخت نیک، پورا نیست چیزی جز هنر	بار بخت نیکت از شاخ هنر باید چدن (۲۶۴)
------------------------------------	---

قیمتی گردی اگر فضل و هنر گیری از او
قیمت مرد ندانی که به فضل و هنر است؟
(۳۱۷)

فرزند هنرهای خویشتن شو
تا همچو تو کس را پسر نباشد
وانگه که هنر یافتی بشاید
گر جز هنرت خود پدر نباشد
(۳۵۹)

نیز نک: ۳۶۰ و ۳۲۱، ۳۱۷، ۲۶۴-۲۶۳.

و- مدارا و نرمی

مدارا و دوستی با دیگران، مقدمه کامیابی است:

گر تو به مدارا کنی آهنگ بیابی
بهرتر بسی از مُلکت دارا به مدارا
(۴)

به نرمی ظفر جوی بر خصم جاهل
که گه را به نرمی کند پست باران
(۸۵)

۲-۵-۲- بعضی خلق‌ها و کردارها نیز راه تعالی و خودشکوفایی را سدّ می‌کنند.

موارد ذیل از این جمله‌اند:

الف- آزمندی

«الحرصُ یذلُّ و یشقی» (حرص، انسان را خوار و بدبخت کند) (آمدی، ۱۳۸۶):

۱/۲۳۱). سخن ناصرخسرو نیز مؤید این مفهوم است:

اسب آزت سوی بدبختی برد
زین بخت بد فرو نه زین عقال
(۷۳)

بر در بخت بد فرود آید
هر که گیرد عنان مرکبش از
(۱۵۲)

اگر جفت آزی نه آزاده‌ای
ازیرا که این زان و آن زین جداست
(۴۲۹)

سوی چشمه شوربختی شتابد
کرا آز باشد دلیل و نه‌آزش
(۴۷۹)

ب- کاهلی و بی‌بری

حاصل خودشکوفایی رضایت از خویش است و نتیجه کاهلی و بی‌فایده بودن،
حسرت و طرد شدن و سرخوردگی:

بسوزند چوب درختان بی‌بر
سزا خود همین است مر بی‌بری را
(۱۴۲)

در خورد تنوره و تنور باشد
شاخی که برو برگ و بر نباشد
(۳۵۹)

بماند تشنه و درویش و بیمار آن که نلفتجد
در این ایام الفغدن شراب و مال و درمان‌ها
(۳۵۹)

حسرت نکند کودک را سود به پیری
هر گس که به تابستان در سایه بخصبد
خوابش نبرد گرسنه شب‌های زمستان
هر گه که به خردی بگریزد ز دبستان
(۴۸۶)

ج- پیروی از گمراهان

در مقابل پیروی از دانایان که زمینه‌ساز بروز استعدادهای انسان است، دنباله‌روی
نادانان و ناهلان انسان را به خمود و انحطاط سوق می‌دهد:

جزکه بیمار و به تن رنجه نباشی چو همی
رهبر از گمره جویی و پزشکی ز سقیم
(۳۵۷)

۳ - نتیجه

نتایج پژوهش حاضر به قرار ذیل است:

۱- فراخوان اخلاقی ناصر خسرو، مبتنی بر منطق و برهان است نه احساس و شعار. او با
بیان رابطه اخلاق و رفتار انسان با نیازهای ذاتی وی، انگیزه‌ای استوار برای گرایش به

فضایل و دوری از رذایل ایجاد نموده است.

۲- رابطه ذکر شده، در منابع دیگر از جمله قرآن و کتاب‌های مذهبی، عرفانی، ادبی و روان‌شناسی نیز قابل مشاهده است و این امر، بر اعتبار کلام ناصر خسرو می‌افزاید؛ البته بحث درباره این رابطه، می‌تواند موضوع مقاله‌های مستقل باشد.

۳- پیوند اخلاق با نیازهای ذاتی انسان، تاریخ انقضایی برای شعر ناصر خسرو متصور نباشد.

۴- او کم و بیش به تمامی نیازها نظر داشته است؛ البته از این میان، به نیازهای جسمانی و محبت کم‌توجهی نموده و از راه‌های تأمین نیاز به عزت نفس و خودشکوفایی فراوان یاد کرده است.

۵- نگاه او به اخلاق تک‌بعدی نیست و وی ضمن برشمردن آثار فضایل، از نتایج رذایل اخلاقی نیز سخن گفته است.

۶- وی بر مفهوم «مکافات»، تأکید خاصی داشته و در ابیات متعدد، نگاه مخاطب را متوجه آن نموده است.

پی‌نوشت

۱- در ارجاع به دیوان ناصر خسرو، به اقتضای ایجاز، تنها به ذکر شماره صفحه بسنده شده است.

منابع

- ۱- قرآن کریم. (۱۳۸۴). ترجمه ناصر مکارم شیرازی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۲- آمدی، عبدالواحد بن محمد. (۱۳۸۶). *غررالحکم و دررالکلم*، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

- ۳- اعوانی، غلامرضا. (۱۳۷۷). اخلاق. دایره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی (۷/ ۲۱۵-۲۰۱)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۴- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۱). سبک شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی، تهران: زوآر.
- ۵- پارسا، محمد. (۱۳۷۶). روان‌شناسی انگیزش و هیجان، تهران: سخن.
- ۶- تفضلی، احمد. (۱۳۷۸). تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران: سخن.
- ۷- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۸). دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: طلوع.
- ۸- حجازی، بهجت‌السادات. (۱۳۸۹). طبیبان جان، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ۹- حیدری ابهری، غلامرضا. (۱۳۹۰). نان و نمک: فرهنگ موضوعی امثال و حکم فارسی، تهران: محراب قلم.
- ۱۰- خداپناهی، محمدکریم. (۱۳۹۰). انگیزش و هیجان، تهران: سمت.
- ۱۱- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۹). فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی، تهران: معین.
- ۱۲- رزمجو، حسین. (۱۳۶۹). شعر کهن فارسی در ترازی نقد اخلاق اسلامی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۱۳- ریو، جان مارشال. (۱۳۹۱). انگیزش و هیجان، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: ویرایش.
- ۱۴- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۳). با کاروان حله، تهران: علمی.
- ۱۵- ----- (۱۳۸۰). آشنایی با نقد ادبی، تهران: سخن.
- ۱۶- سانتراک، جان دبلیو. (۱۳۸۵). زمینه روان‌شناسی سانتراک، ترجمه مهرداد فیروزبخت، تهران: رسا.
- ۱۷- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۷۹). بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.

- ۱۸- شولتز، دوان (۱۳۹۰). **نظریه‌های شخصیت**، ترجمه یوسف کریمی و همکاران، تهران: ارسباران.
- ۱۹- صفا، ذبیح الله (۱۳۸۱). **تاریخ ادبیات در ایران**، تهران: فردوس.
- ۲۰- عزالدین کاشانی، محمود بن علی (۱۳۸۵). **مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه**، تصحیح عفت کرباسی و محمدرضا برزگر خالقی، تهران: زوآر.
- ۲۱- غزالی، محمد (۱۳۷۴). **احیاء علوم الدین**، ترجمه مؤید الدین خوارزمی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۲- فرامرز قراملکی، احد (۱۳۸۳). **اخلاق حرفه‌ای**، تهران: مجنون.
- ۲۳- فیض کاشانی، محسن (۱۳۶۲). **اخلاق حسنه**، ترجمه محمدباقر ساعدی، تهران: پیام آزادی.
- ۲۴- قشیری، عبدالکریم (۱۳۸۱). **رساله قشیریه**، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۵- کریمی، یوسف (۱۳۷۷). **روان‌شناسی شخصیت**، تهران: ویرایش.
- ۲۶- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۷۷). **اصول کافی**، ترجمه جواد مصطفوی، تهران: گلگشت.
- ۲۷- مزلو، آبراهام (۱۳۶۶). **روان‌شناسی شخصیت سالم**، ترجمه شیوا رویگریان، تهران: هدف.
- ۲۸- ----- (۱۳۶۹). **انگیزش و شخصیت**، ترجمه احمد رضوانی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۲۹- معین، محمد (۱۳۷۸). **فرهنگ فارسی (متوسط)**، تهران: امیرکبیر.
- ۳۰- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۷). **مثنوی معنوی**، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: بهزاد.

- ۳۱- ناس، جان بویور. (۱۳۷۷). **تاریخ جامع ادیان**، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۲- ناصر خسرو. (۱۳۸۸). **دیوان اشعار**، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۳- نصیرالدین طوسی. (۱۳۶۴). **اخلاق ناصری**، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی.
- ۳۴- نولن، سوزان و همکاران. (۱۳۹۰). **زمینه روان‌شناسی اتکینسون و هیلگارد**، ترجمه مهدی گنجی، تهران: ساوالان.
- ۳۵- هرگنهان، بی.آر. (۱۳۸۹). **تاریخ روان‌شناسی**، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: ارسباران.